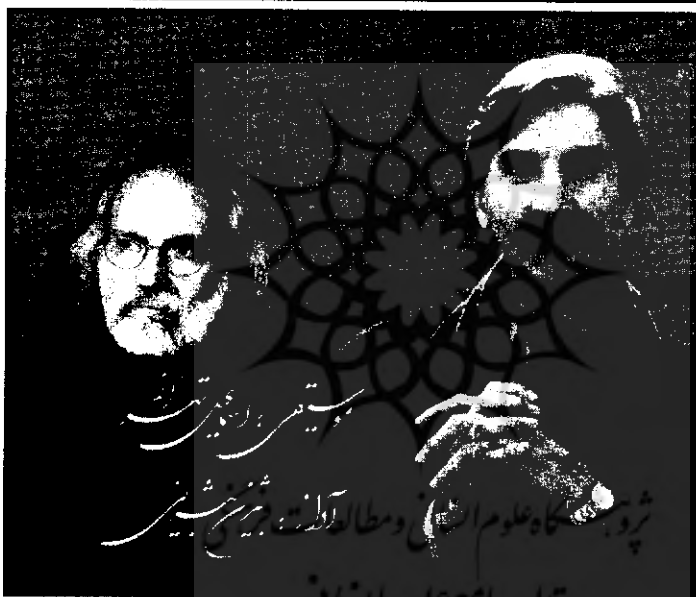


پند

مطالبی در ارتباط با موسیقی محلی و موسیقی دستگاهی



را سبب شده‌اند. بر این باورم که سنت‌ها و مطالب جای افتاده در میان جوامع مختلف، در مقاطع خاصی از تاریخ به مثابه بدعت و نوآوری بوده‌اند در مقابل شیوه‌های قدیمی‌تر از خود. نغمه‌های محلی، این رنگهای صوتی بی‌آلایش و برگرفته از طبیعت و نیز جاری شده از یک چشمه‌ی همیشه زلال و برخاسته از دل مردمی بی‌ریا و خالص که خلوص عمل، در پندار، گفتار و کردارشان همیشه مشاهده می‌شود و بی‌شک به همین دلیل این تراوشات ذهنی اثرگذار هستند و بر دل می‌نشینند همراه موسیقی دستگاهی و یا ردیف موسیقی ایران،

آنچه که امروز در چهارچوب موسیقی محلی و یا بومی از یک سوی و موسیقی دستگاهی از سوی دیگر که به نظر این خادم حقیر وادی موسیقی مملکتمان، تنها لحن و حالتی متفاوت دارند، می‌بینم گاه متأثر و گاهی ملهم از یکدیگر و نیز همچنان گاهی هر کدام حرفی نو و جدا از هم به گوش می‌رسانند، مجموعه‌ایست از رسم و آئین و فراز و نشیبی نغمگی با وزن و رنگ و بوی خاص که قدما، پیشکسوتان و استادان حاضر در این وادی ضمن فراگیری و سپس آموزش این مجموعه به طلبه‌گان و هنرجویان، آنهم به روش سینه به سینه و از راه گوش و خوشبختانه در این عصر از راه آثار مکتوب، دوام و بقای این گنجینه

وسيله‌ای هستند برای آشنایی با خصوصیات فرهنگی و هنری و قومی مردم این مرز و بوم، و فراگیری الفبای این هنر به منظور پای گذاردن به پهنای بی انتهای موسیقی ایران و در نهایت وسیله‌ای برای نوآوری و خلاقیت در قالب هر دو لحن ذکر شده.

بی شک باید در حفظ و حراست و اشاعه‌ی موسیقی ملی ایران کوشید، ولی موردی که نباید از نظر دور نگهداشت، رنگ پذیری و قابلیت بسط و گسترش این مجموعه و یا عبارت دیگر دگرگونی دلبذیر و دخل و تصرفی منطقی روی این گنجینه و یا سنت، اما بدور از خدشه.

بنابراین می‌توان این‌طور بیان نمود: سنت، مجموعه‌ی آنچه هست، و آنچه خواهد شد، نوآوری و بسط و گسترش، آن هم به حکم ضرورت.

مجموعه‌ی «چهار فصل» با توجه به مسائلی که در بالا شرح آن رفت برای آرکستر و صدای هنرمند گرانمایه و دوست بسیار عزیزم بیژن بیژنی تنظیم شد. این مجموعه که شامل هشت قطعه می‌باشد اثریست که دستمایه‌ی آن ده ملودی محلی است که تقریباً نزدیک به تحقیق برخاسته از چهار سوی کشورمان ایران بوده (به همین دلیل این مجموعه چهار فصل نام گرفت) و بقول تنی چند از باریک اندیشان شهر، پس از گوش کردن به این اثر و باور حرف بر این مسئله که ... «این قطعات تنظیم نشده، بلکه آهنگسازی شده است...» طبیعتاً این نوع اظهار نظر و برخورد باعث خوشحالی و دلگرمی من می‌شد، چرا که احساس می‌کنم تا حدودی به اعتقادات و نحوه‌ی نگرش خودم، نسبت به آنچه در این وادی بدان اشاره داشتیم، نزدیک شده و عمل کرده‌ام.

امیدوارم در پیشگاه مردم خوب ایران پس از پخش مجموعه‌ی «چهار فصل» مورد نقد قرار گرفته و شاهد بازتاب آن بین هموطنانم باشم چرا که معتقدم اقبال در این است. جای دارد در انجام این مهم از محبت‌های بی‌دریغ و بسیار جناب رضا مهدوی هنرمند خوب از آغاز تا پایان این پروژه و مساعدت‌های ضروری و به موقع ایشان که از سر لطف به بنده و جناب بیژن بیژنی، داشته‌اند سیاست‌گذاری کنم، برآستی که جای تعجب دارد و در این دوران «نوبر» است

در اینجا آنچه را که برای بروشور سی‌دی اثر نگاشته‌ام می‌آورم تا عزیزانی که نوار را می‌شنوند - درنوار کاست توضیحات موجود نیست - و یا تمایل به اطلاعات حسی - علمی تنظیم ترانه‌ها دارند بتوانند از درک بهتری برخوردار گردند.

یار با من بمان (ترانه‌ی شیرازی)

در آغاز این قطعه، ویولن‌ها و ویولا پس از چهار میزان بازی سنتور و ویلنسل با نت‌های تتال به منظور ایجاد فضای مقام افشاری اولین موتیف آشنای ترانه‌ی شیرازی را به ترتیب معرفی کرده و سپس تار به طور کامل اجرای آن را به عهده می‌گیرد.

پس از اتمام این فضا بار دیگر ملودی را با لحن کمانچه و ویلن اول می‌شنویم جمال مقدمه به پایان رسیده و نوبت کلام است که آوازخوان اولین بند آوازی را تقدیم می‌کند.

پس از پایان بند دوم به شکل گذشته رابطی سازی در قالب بسیار تند در میزان دوچهارم و تداخل قالب شش هشتم روی آن که پلی ریتمیک نامیده می‌شود راه را برای معرفی ملودی کردی به نام «هه روایه» که همچنان در فضای افشاری تامپره (تعدیل) شده است (کم و زیاد شدن فرکانس‌ها بنا به ضرورت) می‌کشاید، در خاتمه‌ی این رابط بند سوم هم معرفی می‌شود.

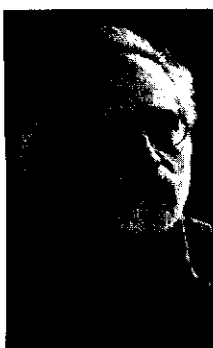
زندگی (لری)

از منطقه‌ی لرستان و خرم آباد ملودی بسیار زیبایی که به دلیل کلام نغز و بی‌ریای آن «زندگی» نام گرفت و به یاد مردم خوب این منطقه و استاد گرانمایه فرامرز پایور با آن تنظیم شنیدنی، انتخاب شد، با مقدمه‌ای هشت میزانی توسط ویولن‌ها و ویولا و ویلنسل و تکرار آن در اوج، آغاز شده و سازها در جمله‌ی دوم گوشه‌ی طوسی (داد) را معرفی و فرود می‌کنند و ساز برپت در حالیکه کلام زیبای باباطاهر روی آن دکلمه می‌شود یاد استاد عبدالوهاب شهیدی را زنده می‌سازد.

پس از آن آوازخوان و کمانچه به همراهی تنبک، ضمن معرفی جمله‌ی اول این اثر در فضائی کاملاً خلوت، جمله‌ی دوم و ترجیع بند کلامی را می‌خواند. قطعه پس از سیری مجدد در گوشه‌ی طوسی و اوج اول ماهور و ترجیع بند همیشگی توسط خواننده و رابط سازی در قالب اصفهانک و اشاره‌ای پنهانی به راک یا اوج دوم و نیز اشاره‌ی خواننده به گوشه‌ی عراق و ترجیع بند نهایی به پایان می‌رسد.

بارون بارونه (کردی)

این قطعه که برداشت و یا ملهم از یک قطعه‌ی کردی است، با افکت رعد و صاعقه و یک موتیف چهار ضربی که در طول قطعه به کرات شنیده می‌شود، به منظور ایجاد فضائی آشنا توسط ساز فاگوت





مجموعه، رُل هارمونی دارند. ویلن اول واریاسیونی از تم اصلی در بخش اول جمله، و بعد تا نیمه جمله‌ی دوم ملودی را بدون دخل و تصرف معرفی می‌نمایند. در ادامه همین فضا، ویلنسل و سپس کلارینت و ویولا و در بخش فلوت و سنتور معکوس تم را می‌شنویم. در اینجا اوج و حسیض ویلن اول، روی بازیهای مشابه که توسط سایر خانواده‌ی زهی انجام می‌گیرد، شنونده را به حریم آوازی پذیرا می‌شود و بند اول آواز با همراهی سنتور پایان می‌گیرد. در وقت پاسخ، سازها به سرکردگی فلوت، موتیف‌ها و نیم جمله‌هایی را که خویشاوندی کامل با تم آشنا دارند، اجرا می‌کنند و در پایان این ماجرا پس از اتمام بند دوم، عینا شاهد تکرار کل قطعه جهت معرفی بخش‌های سوم و چهارم خواهیم بود.

پریشان (کوچه لری - آذری)

این قطعه‌ی زیبای آذری که بارها آنرا با اجراهای بسیار درخشان و آوازخوانان صاحب نام چون رشید بهبود اف شنیده‌ایم پیوندی بسیار محکم و اثر گذار بین ملودی و کلام لطیف آذری را با خود به همراه داشته است. این بار اما، شاعر کوشیده است این پیوند را بین کلام فارسی و ملودی برقرار کند و آواز خوان به شکوهی چون گذشتگان آنرا تقدیم شنوندگان صاحب دل می‌کند تا فارسی زبانان سرزمینمان نیز همچون هموطنان آذری در لذت شنیدن و درک آن سهیم باشند.

در مورد ساختمان قطعه و مسائل فنی آن، بهتر دیدم چیزی نویسم که چه به مصداق «حاجت بیان» امید است قطعه خود حرفی برای گفتن داشته باشد.

چشم برآه (دی بلال - بختیاری)

در این ملودی ساز بختیاری که حزن دیرینه و دلچسپی در آن مشاهده می‌شود، سه خط فلوت سپرانو، آلتو و باس، فضائی آشنا در ملودی خاکم بر قطعه را با همان شگرد مشابه سازی یا واریاسیون، ایجاد می‌کنند.

ویلنسل در ادامه‌ی راه واریاسیون شماره‌ی دو را که کاملاً به ملودی نزدیک است به کمک هارمونی ویلنها و ویلن آلتو و کنترباس اجرا کرده و سپس در فضای شلوغ‌تری توسط خانواده‌ی زهی، ویلن حرف اول فلوت سپرانو را در اکتا و بالاتر به کمک دهل (که سعی دارد حزن اشاره شده را مجسم نماید) به گوش رسانده و بستر قطعه را جهت آواز خوان مهیا سازد. بند اول را به همراهی فلوت‌ها با کلام زیبای شاعر می‌شنویم و همین آنسامبل در مقام پاسخ گوئی بر

و صدای بم آقایان آغاز و بلافاصله ملودی مورد نظر بطور کامل توسط گروه کر (آواز جمعی) معرفی می‌شود. فضای کوبه‌ای و تضاد در آن به دلیل نقش دف که ساز مخالف می‌زند و سعی دارد در مقابل سایر آلات کوبه‌ای سنتی ریتم خاصی را در چهار چوب جاز تداعی کند و ابوا که رُل سرنا را بازی می‌کند. بند اول آواز روی همین فضا شنیده می‌شود و آواز جمعی روی جمله‌ی آخر آوازخوان ترجیع بندی را شکل می‌دهند و ارکستر با پرچمداری کلارینت و سپس فلوت در قالب واریاسیون در مقام پاسخگوئی برمی‌آید.

بند دوم آواز به همراهی ابوا آغاز، و در پایان همین بند ملودی اصلی را با حرفی تازه به اتمام می‌رساند و این بار روی نقش کوبه‌ای و افکت رعد و صاعقه، آواز جمعی در شکل بی کلام فضائی روستائی را تداعی کرده و به آوازخوان جواب می‌دهد.

آنگاه نوبت به بند سوم می‌رسد که با شکوهی بیشتر یاد خواننده‌ی قبلی این قطعه که موسیقی پاپ در ایران را در چند دهه‌ی گذشته شکل داد و معرفی نمود زنده می‌کند.

گریه‌ی شبانه (نسبائسا - گیلانی)

این ملودی گیلانی که برآستی به دل خود من بسیار نشسته، با ضرب‌های بیان و کنترباس در حالت پیتریکاتو (زخمه به سیم یا گشس سیم) و نوت کشیده‌ی سایر خانواده سازهای زهی، و تار در قالب موتیف‌های کوتاه برگرفته از ملودی اصلی، فضا سازی و بستر اصلی قطعه را آماده می‌سازد.

پس از این مقدمه سنتور با یک خط موج گونه یا به عبارت دیگر هارمونی آلتو (کنترباس) آوازخوان را به عرصه‌ی این ماجرا می‌رساند که در حالی که بیان و هارمونی عمودی این قطعه را در قالب ریتم و ویلنها، کنترباس شماره‌ی دو را اجرا دارند.

نوبت به پاسخگوئی می‌رسد که سازهای زهی با استفاده از فضای ملودی اصلی، اجرای این مورد را بعهده می‌گیرند و ترانه را به بستر از پیش معرفی شده می‌برند و با کمی تغییر وضعیت در ساختمان قطعه، آواز خوان بخش پایانی را پیشکش می‌کند.

شب تنهائی (پاچ لیلی - گیلانی)

این قطعه نیز تعلق به منطقه‌ی گیلان دارد و با مقدمه‌ای نه چندان ملهم از ملودی، ولی می‌توان گفت ارتباط کم رنگی با تم اصلی دارد و ابتدا در تنالیتته‌ی مورد نظر با ساز فلوت، سپس با دو ساز کلارینت و ویولا در یک پنجم درست بالاتر و در نهایت با سنتور در تنالیتته‌ی اصلی شنیده می‌شود. سازهای دیگر این



عوامل تولید اثر چهار فصل



و روی گیرای مهر و دل خونین مهرورز گفتگو دارد. با واریاسیونی کاملاً شلوغ و پرخاشگر و با ریتمی تند توسط پیانو و سازهای زهی آغاز و در پایان این حدیث، به بستر آرامی وارد می‌شود که در آن پیتریکاتسو و لگاتوی سازهای بم نوعی ملودی و خط هارمونی روندهی پیانو و یک نغمه‌ی کاملاً متفاوت ولی روستایی که سلیقه‌ی مصنف است و صرفاً به منظور رنگ آمیزی آمده. در اوج تنال ملودی محلی با ویلن اول و سپس ویلن دوم، شنیده می‌شود و با شیطنت‌های همین آنسامبل قطعه به بند اول آواز به همراهی تار وصل می‌گردد. پس از اتمام بند اول، با یک رابط هشت میزانی که لحظه به لحظه تند می‌شود قطعه به بستر قبلی که شلوغ و پرخاشگر توصیف شده بود برمی‌گردد و تا پایان قطعه چند بار شاهد باز و بسته شدن ریتم ملودی اصلی با همان بازی‌های همیشگی در قالب کمپوزیسیون خواهیم بود.

پژواک اسماعیل تهرانی

می‌آیند و بند دوم با هارمونی روندهی پیانو و کنترپوان ویلن‌آلتو آغاز و به پایان می‌رسد. حال قطعه به کمک موتیف پاساژگونه‌ی زهی به ملودی دیگری از همین منطقه و با نام مشابه (دی بلال) وصل می‌شود و آوازخوان با حالتی عجولانه ملودی دی بلال دوم را معرفی و قطعه به مقدمه‌ای کاملاً متفاوت رسیده و این بار آوازخوان دو بند آوازی با ریتمی معقول و در خور شخصیت این فضا، ضمن بازی هارمونی گونه‌ی پیانو _ ایمتاسیون یا تقلید بین ویلنها و آلتو و ویلنسل _ رنگ پردازی کوبه‌ای چون دایره زنگی و تمبک، قطعه را به نقطه‌ی پایانی نزدیک می‌کند در حالی که همه‌ی فلوتها، موتیف دو میزانی آشنایی از دی بلال اول، به منظور نوعی تجدید خاطره و یادآوری و چه از دید فن کمپوزیسیون بازگشت به تم اول را اجرا دارند.

سایه‌ی مهر (جونی جونی - مازندرانی)
در کلام محلی این قطعه از بسوی زلف و رنگ

□ حدود ۳۵ سال است که فرهنگ و هنر جزو دغدغه‌های جدی زندگی من بوده و هست به ویژه خوشنویسی و موسیقی که هریک از این هنرها آداب و آئین خاص برای خودش دارد که من با تمام وجودم به آن پرداختم و خدا را شاکر و سپاسگزارم که حرمت و قدر این هنرهای اصیل سرزمینم را به درستی دانستم و به آن همواره احترام گذاشتم پانزده سال پیش که به صورت حرفه‌ای کار موسیقی را آغاز کردم یقین داشتم که اگر بخواهم آثار در شأن فرهنگ وطنم داشته باشم و تولید آثاری که تاثیر گذار باشد و بخواهد در یادها بماند الحق کاری است بس دشوار ولی غیرممکن نیست. عشقی که من در گرو خوشنویسی و موسیقی گذاشتم غیر از این هم انتظار نمی رفت بعد از ضبط قطعه‌ی « شوریده دل » با شعر عطار و آهنگسازی خوب ارسلان کامکار از آلبوم « افسانه‌ی سرزمین پدری ام » احساس کردم راه بلند است و من آغاز این راه ایستاده‌ام و بدرستی دریافتم که « به دریائی در افتادم که پایانش نمی بینم » بعد از انتشار این اثر و آشنایی با دوست عزیز کامبیز روشن روان دریچه‌های زیبایی از موسیقی سرزمینم را با شیوه‌ی ارکسترال به روی من گشود، همنشینی با این هنرمند بزرگوار شور و اشتیاقم را همواره چندان کرد که حاصل این همکاری شش اثر و کنسرت با ارکستر فیلارمونیک لندن بود که برایم دوست داشتی و خاطره انگیز است.

تازه‌های موسیقی که استاد روش روان برایم ساخت هم قدرش را می دانم هم توقع دوستداران آثارم را چندان کرد وهم مسئولیت مرا به موسیقی بیشتر چرا که

از ساختار ویژه‌ای برخوردار بود.

همچنین از کار کردن با استاد هنرمند دکتر محمد سریر که نگاه جوانانه‌ی ایشان در ساخت موسیقی « رویای رنگین » و استفاده از اشعار معاصرین و موسیقی لطیف و شنیدنی اش بسیار لذت بردم واز همه مهمتر شخصیت و دل آینه گونش و دوستی این سالها با ایشان بسیار چیز یاد گرفتم که امیدوارم این تجربه‌هایی که در این سالها با هم داشتیم به همین یک اثر ختم نشود. می خواهم یادی کنم از آلبوم « کوچه » و اشعار خاطره انگیز زنده یاد فریدون مشیری استادان امیر هوشنگ ابتهاج، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و م. آزاد با موسیقی شنیدنی استاد اسماعیل واثقی که در اتریش زندگی می کنند.

از کار کردن و همکاری با جناب اسماعیل واثقی هم تجربه‌های زیادی اندوختم و باید عرض کنم که ملودی سازی و ارکستر نویسی ایشان هم بسیار مورد علاقه‌ی من است چشم براه آثار دیگری از ایشان هستم. و همین طور می خواهم یادی بکنم از آلبوم « گل بدامن » آهنگساز و نوازنده‌ی خوش قریحه دوست عزیزم پشنگ کامکار و تنظیم زیبای ارسلان کامکار که این مجموعه هم دوستداران زیادی دارد.

تا اینجا‌ی نوشته‌ام یادی از آهنگسازانی بود که من افتخار همکاری با آنها را داشتم و سپاسگزار توانایی ها و محبت‌های آنها هستم. در تمام این سالها اثری که برایم ساخته می شد همواره فکر می کردم که باید شأن و هویت فرهنگی ام در آن متجلی باشد در غیر این صورت نمی شد آنهمه عشق بورزم به ویژه پیام‌های شعری من در قالب ترانه هر چند که این اشعار از شاعران روزگرم وام گرفتم هرگز از پیام عاشقانه، مهرورزی، صلح و آشتی دور نبود.

چرا که عشق در روزگار ما به هجران نشسته انتخاب این مضامین به عاشقانه زیستن ما کمک می کند.

و یا به قول دوست شاعر و بزرگوارم جناب آقای فریدون مشیری:

ای همه مردم در این جهان به چه کارید؟

عمر گرانیامه را چگونه گزارید

هر چه به عالم بود اگر به کف

آرید



هیچ ندارید اگر که عشق ندارید
ولی شما دل به عشق اگر نسپارید
گر به ثریا رسید
هیچ نیرزید
عشق بورزید
دوست بدارید.
یا به قول زنده یاد سهراب سپهری
روزی خواهم آمد
و پیامی خواهم آورد
در رگها نور خواهم ریخت
و صدا خواهم در داد
ای سبدهاتان پر خواب
سیب آوردم ، سیب سرخ خورشید
آشتی خواهم داد
آشنا خواهم کرد
راه خواهم رفت
نور خواهم خورد
دوست خواهم داشت

بخشی از اشعاری که در آلبوم سیب سرخ خورشید
با موسیقی جناب روشن روان اجرا کردم چون پیام مهر
و عشق در آن بود خواستم تقدیم خواننده‌های خوب
مجله‌ی موسیقایی مقام بکنم.

بهرحال قسمتی از آثارم را اختصاص دادم به
نغمه‌های محلی و بومی و وطنم ایران چرا که این
ملودی‌ها زبان و حال روستانشینان صاف دل و زلال
سرزمین با طراوت ما ایران است نوائی از جنوب
خراسان _ دی بلال از منطقه‌ی بختیاری و فارس
در آلبوم نهانخانه‌ی دل و آینه در آینه و یا در « ایران
زمین » که گل گشت به هشت منطقه‌ی موسیقی خیز
ایران عزیزم . موسیقی فولکلوریک ایران بسیار جای کار
دارد که امیدوارم بتوانم به مناطق دیگر ایران سفر کنم و
دستمایه‌هایم را برای هموطنان مهربانم اجرا کنم.

شاید بیست و چهار و پنج سال است که یک
موسیقیدان خوب و توانای ما در ایران حضور فیزیکی
نداشتند البته از موسیقی ایران به دور نبودند ولی اثری از
او منتشر نشده بود می‌خواهم خوش آمد بگویم به استاد
اسماعیل تهرانی که جایش در عرصه‌ی موسیقی ایرانی
خالی بود چرا که از آهنگسازان قدیمی و از هم نسلان
جناب روشن روان ، اردشیر روحانی و اسماعیل واتقی
هستند. سه دهه‌ی پیش همه‌ی این هنرمندان عاشقانه
در کنار هم آهنگسازی می‌کردند و به روی صحنه
می‌رفتند. امیدوارم در این زمان که من این یادداشت را
برای مجله‌ی محترم مقام می‌نگارم دوباره این استادان

خوب موسیقی را در کنار هم بینیم . بهرحال حضور
دوست عزیز و هنرمندم جناب اسماعیل تهرانی را در
ایران به فال نیک می‌گیرم. و اما « چهار فصل » اثر
مشترک من با جناب تهرانی و با اشعار دکتر امیر حسین
سعیدی که از سوی مرکز موسیقی حوزه‌ی هنری منتشر
می‌شود بی‌شک اگر لطف‌ها و کوششهای جناب رضا
مهدوی نبود این بار به منزل نمی‌رسید. مساعدت‌های
گونگون جناب مهدوی در شکل‌گیری این اثر « چهار
فصل » انرژی مثبتی بود که ما را دلگرم به این کار کرد
من به سهم خود صمیمانه از ایشان سپاسگزاری می‌کنم
و همچنین به تنظیم و پرداخت استاد اسماعیل تهرانی
باید دست مریزاد بگویم و الحق سنگ تمام گذاشتن
ایشان در موسیقی چهار فصل جای اندیشه ، نقد و نظر
دارد که امیدوارم موسیقیدانها به معرفی و تحلیل آن
پیردازند.

و اما نکته‌ای که بسیار اهمیت دارد و جایش امروز
است که گفته شود این است که متولیان و سیاستگزاری
موسیقی که باید روی آثار جدی و ماندگار و قابل اعتنا
تجدید نظر و سرمایه‌گذاری کنند تا آثاری از این دست
که ساختار هنری داشته باشد نه عامه پسند و گیشه‌ای
که این موضوع بسیار جای بحث دارد و اصولاً ما در
عرصه‌های فرهنگی آیا باید کاری که در شان فرهنگ و
هنر باشد ارائه کنیم و یا هر آنچه در بازار نازل موسیقی
تولید می‌شود گوش بسپاریم و آیا در روزگار ما نایستی
اثری با عیار علمی هنری و توانمندی آهنگساز شاعر
و خواننده تصنیف شود و آیا رسالت ما این نیست که
فرهنگ موسیقی مردم روزگارمان را ارتقا بخشیم و آیا
در گذشته‌های نه چندان دور هنرمندانی مثل استادان
خالقی ، محجوبی ، معروفی ، بنان و امثال آنها سعی
در تولید آثار ماندگار و در خور شان موسیقی سرزمین
ما خلق نکردند؟ چرا امروز این تفکر به گل نشسته چرا
امروز اثری تولید شود و اقبال عموم را بر نیانگیزد باید
طرح متوقف شود و تولید نشود چرا باید این سلیقه‌ها را
لاله زار و امثالهم تعیین کنند . اگر این روش ادامه پیدا
کند که متأسفانه مشاوران این مراکز از همین قماش
هستند باید به عزای موسیقی ایران بنشینیم. امیدوارم
روزی ناشرانی مثل انتشارات صوتی تصویری سروش
و حوزه‌ی هنری به عنوان سرمایه‌گذارانی که فرهنگ
سازی در تولید موسیقی دارند گرفتار این آسان پسندی
عامیانه نشوند، به امید آنروز .

✪ بیژن بیژنی
۲۵ فروردین ۱۳۸۳